

صدا بی صدا

ثمره کمالیان

www.ketab.ir

مقدمه

بعد از کما بود که فهمیدم به فرقی با دیگران دارم. درست همون لحظه بود که اسمِ کما از صفحهء زندگیم خط خورد. اسمش شد فرصتی برای بهتر زیستن. ولی هنوز تر، هنوز دنبالِ به فرصتم. فرصتی به اسمِ قدردانی. قدر دانی از به مادر. مادرم از وقتی که دنیا بهم، بزرگم کرد تا ۱۷ سالگی. بعد از اون حادثه من رو دوباره بنده کرد ولی اینبار با مشکلاتِ جسمانی. پس روی هم رفته من خالی بدهکارم. اول به خداوند متعال بعد به مادر و درم. وقتی خاله شهینم متوجه تومر محمد شد و سرش به درمانش کرد زمانی بود که خیلی مایل بودم از زندگیم یک فیلی به زم تا درسی باشه برای دیگران. بعد از یک جراحی و گذشت ۲ ماه من فوت کرد. همون موقع بود که تصمیم گرفتم با جمع بودن رو یاد بگیرم. بعد از دو سال رفتن به کلاس بازیگری، آقای تارخ، توانی، تو جمع بودن رو بدست اوردم. همون موقع بود که تصمیم گرفتم، برم به دانشگاه. با رشتهء کارگردانی شروع کردم. مادرم من رو به دانشگاه می برد. توی کلاس نشسته بودم برای یک لحظهء فراموش نشدن به

یادِ مادرم افتادم. دیدم از خیلی هم برای من بیشتر زحمت کشیده
ثانیه به ثانیه با من بود.

مادرم، هم من رو کلاس اول ابتدایی برد هم سال اول دانشگاه.

من بزرگ شدم و مادرم شکسته تر.

فدایم چه جایی، ما از یه کلاس بود تا نماز خونه یا حیاط دانشگاه

هون موقع بود که خواستم از این اتفاق یه فیلمنامه بنویسم.

بعد از فو... مح... بود که اسم قصه شد صدای صدای صدا.

اخه هیچ کس از به رجو، آمدن تومر خبر نداشت ولی اکثریت

مداوم می گفتن سرت گرفتن تری جاده، اوشوم فشم یعنی تصادف

و گرفتار کردن مادر و پدر که در آخر به زحمت مادر ختم شد

تا بنویسم هر قدر تلاش کنم، نمی تونم کوچکترین زحمتِ مادرم

رو جبران کنم. من که نتونستم شما رو نمی توانم.

راستش به فکر جبرانیش نباید باشم چون می درم از به علالت.

ولی می تونم در صددِ قدردانی ازتون باشم.

حداقلش اینکه با نوشته شدن و ساخته شدن این فیلم مستند داستانی.

می تونم این قسمت از صفحه، روزگارم رو خالی بذارم.